



مطر، هشام، روایت بازگشت^۱ ترجمه مؤده دقیقی، انتشارات نیلوفر،

تهران ۱۳۹۷، ۲۵۶ صفحه

بهناز علی پور گسگری (استادیار دانشگاه پیام نور)

روایت بازگشت اثر هشام مطر^۲ نویسنده لیبیایی-انگلیسی درباره زندگی و ناپدید شدن پدر اوست. جاب الله مطر از مخالفان برجسته حکومت معمر قذافی بود. مطر، در آن، جریان حوادثی مستند و مبتنی بر واقعیت را با ذهنیتی خلاق و آشنا به ادبیات و فنون ادبی بازگو کرده است، که داستان وار، پرکشش و اثرگذار از کار درآمده است. این اثر در سال ۲۰۱۷ جایزه پلینتز در بخش ادبیات غیر داستانی را به علاوه جوایز متعدد دیگری کسب کرده است. نویسنده، پیش از این، دو رمان-کشور مردان^۳ و آناتومی یک ناپدید شدن^۴ (جریان ناپدید شدن پدرش)- را نوشته و منتشر ساخته است. مطر، در روایت بازگشت، اندیشه‌ها و برداشت‌های خود را درباره تاریخ دهه‌های اخیر لیبی همچون رابطه مرگ و زندگی و جدایی پدران و پسران را، از روزگاران اسطوره‌ای تا به امروز، بیان کرده است. وی، از طریق روایت زندگی خود و پدر و پدربزرگ خود، تاریخ

1) The Return: Fathers, Sons, and the Land in Between (2013)

2) Hisham Matar (1970)

3) In the Country of Men (2006)

4) Anatomy of Disappearance (2011)

سه نسل را بازسازی کرده و زندگینامه را به تاریخ پیوند داده است. او از خلال زندگی پدرش، به جهت مظهر مخالفان سیاسی در تبعید و آنچه بر آنان رفته چهل و دو سال تاریخ لیبی و دیکتاتوری قذافی را روایت کرده است.

ج‌ا‌ب‌الله مطر، در سال ۱۹۴۳ که نیروهای ایتالیایی-آلمانی در لیبی شکست خوردند و انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها جای آنها را گرفتند چهار ساله بود؛ در سال ۱۹۵۱ که لیبی به رهبری ملک ادريس به استقلال رسید، دوازده ساله؛ و، در زمان کودتای قذافی، سی ساله بود؛ و وقتی ربوده شد، پنجاه و یک ساله. وی احتمالاً در پنجاه و هفت سالگی کشته شد.

ج‌ا‌ب‌الله از افسران عالی‌رتبه ملک ادريس بود که، پس از کودتای قذافی (۱۹۶۹)، پنج ماه به زندان افتاد سپس خلع درجه شد و به عنوان دیپلماتی دون‌پایه به سازمان ملل اعزام شد. یک سال بعد هشام در نیویورک تولد یافت. پدر، به رغم نارضایتی از آن مأموریت، به پیروی از جمال عبدالناصر دل بسته بود؛ که از قذافی حمایت می‌کرد و با او رابطه حسنه‌ای داشت اما وقتی قذافی خود را رهبر مادام‌العمر اعلام کرد، کاخ امید ج‌ا‌ب‌الله فرو ریخت و موجب شد که او از خدمات دولتی کناره‌گیرد.

هشام مطر به رخنه حکومت در همه احوال و شئون اجتماعی و خصوصی زندگی مردم، نظامی شدن مدارس، محدودیت انتشارات، ممنوع شدن موسیقی و تئاتر و سینما، و غیر قانونی شدن فوتبال معترض بود و، با علنی ساختن اعتراضاتش به تجاوز دستگاه حکومتی قذافی به حقوق مدنی جامعه همچنین به سیستم قضایی و سلب آزادی مطبوعات، زیر نظر و پیگرد قرار گرفت و در سال ۱۹۸۰ به قاهره گریخت.

این سال، در تاریخ سیاسی لیبی، آغاز فصلی هولناک را رقم زد. مخالفان و ناراضیان رژیم را می‌ربودند، به قتل می‌رساندند یا در میدان‌ها به دار می‌آویختند. ج‌ا‌ب‌الله، که تاجری موفق و برخوردار از بنیه مالی قوی بود و توانسته بود اردوگاهی نظامی در چاد تشکیل دهد سودای آن در سر داشت که به کمک نیروهایش از مرز بگذرند و مراکز کلیدی حکومت را تصرف کند و حکومت قذافی را سرنگون سازد. اما پلیس مخفی مصر به سال ۱۹۹۰، در حالی که او با احساس امنیت در آن کشور به سر می‌برد، از آپارتمان‌ش ربود و به لیبی تحویل داد. ج‌ا‌ب‌الله و همدستانش به اتهام خیانت و توطئه به ضد

حکومت محاکمه شدند. جاب‌الله به اعدام و همدستانش به حبس ابد محکوم شدند. در همان سال، چند نامه از جاب‌الله مطر به خانواده‌اش می‌رسد که وی، در آنها، خشونت و قساوت زندان ابوسلیم را از زندان باستیل شدیدتر و دژخیمان‌تر می‌خواند. نویسنده پرسش خواننده درباره چگونگی تأمین مالی ارتش کوچک به دست پدرش را بی‌پاسخ نمی‌گذارد. جاب‌الله از طریق واردات کالای ژاپنی و غربی به خاور میانه ثروت شگفتی به هم زده بود که سهمی از آن صرف فعالیت سیاسی او می‌شد. ایجاد صندوقی برای حمایت مالی از دانشجویان لیبی خارج از کشور بودجه پروژه‌های پژوهشی و ترجمه دانشنامه حقوقی به عربی را تأمین می‌کرد. به علاوه، وی از ثروتمندان تبعیدی لیبی کمک مالی می‌گرفت و شبه‌ارتش کوچکش را در چاد سامان می‌داد.

هشام مطر سرگذشت جدّ خود، حامد مطر، را که با اشغال کشور به دست نیروهای بیگانه ارتباط مستقیم داشت دستمایه بحثی تاریخی و مروری بر تاریخ مبارزات مردم لیبی ساخته است. حامد یکی از خشونت‌آمیزترین مبارزات را در تاریخ سرکوب استعماری تجربه کرده و طی عمر طولانی خود شاهد حمله ایتالیا، دوران حکومت ملک ادریس، و دو دهه پس از کودتای فدافی گشته بود. او، در مبارزه با تجاوز نیروهای ایتالیایی در سال ۱۹۱۱، به نیروی مقاومت به رهبری عمر مختار، رهبر محلی پیوسته بود که، به رغم امکانات ناچیزش، سوار بر اسب مردان قبایل لیبی را رهبری می‌کرد. حامد مطر در نبرد با اشغالگران زخمی شد، در شرایطی که تحت پیگرد بود به مصر گریخت و در آنجا دستگیر و به مقامات ایتالیایی سپرده شد.

هشام مطر در خلال سرگذشت حامد، به حوادث و فجایعی اشاره دارد از قبیل قیام نیروهای محلی معروف به شورش عربی (۱۹۱۱-۱۹۱۶) در برابر تجاوز نیروهای ایتالیایی که طی آن، پنج‌هزار تن از برجسته‌ترین محققان و بازرگانان و حقوقدانان لیبی را به جزایر پیرامون ایتالیا تبعید کردند و نیمی از آنان در راه جان باختند؛ کشتار وسیع فاشیست‌ها در سال ۱۹۲۲؛ بمباران روستاها؛ انتقال اهالی قبایل به اردوگاه کار اجباری؛ و اوضاع اسفبار اردوگاه‌ها می‌توان گفت نظیر آنچه بر حامد گذشته بود برای پسرش تکرار شد.

نویسنده از کمبود منابع درباره تاریخ جدید لیبی متأسف است. آنچه در دست است

کتاب‌هایی لاغر است که تنها دو قفسه از یک کتابخانه را پر می‌کنند. اگر کسی بخواهد نگاهی به گذشته نزدیک لیبی بیندازد باید به آنچه استعمارگران درباره آن نوشته‌اند اکتفا کند. به تعبیر او، «گویی سرزمینت چیزی نیست جز فرصتی برای خارجی‌ها تا ارواح شیطانی خود را دور کنند و به آرزوهایشان جامه عمل بپوشند». (ص ۱۴۳)

ساختار اثر حکایت سفری پرماجر است که نویسنده آن، به سیاق الگوی سفر قهرمان، در جست‌وجوی پدر سه مرحله جدایی و تشرّف و بازگشت را از سر می‌گذراند. هشام مطر در زمان گریختن خانواده از مصر نه ساله بود. در شانزده سالگی، برای ادامه تحصیل، به لندن رفت. در نوزده سالگی، هنوز در لندن بود که پدرش را در قاهره ربودند. در چهل و دو سالگی پس از سی و سه سال اقامت در غربت به وطن بازگشت در حالی که تحولات بسیاری در او و در کشورش روی داده بود. جانمایه روایت جست‌وجوی پدری است که ربوده و ناپدید شده است. هشام، در بازگشت نیز، پدر را نمی‌یابد و در انتظاری کران ناپیدا به سر می‌برد.

شخصیت پدر غایب از خلال خاطرات شخصی نویسنده و عموها و عموزاده‌ها همچنین از خلال گفت‌وگو با کسانی که پدر را در زندان دیده‌اند شکل گرفته است. اما شخصیت برساخته هشام از پدر به حیث مظهر سازش‌ناپذیری و مقاومت و درستکاری تا اندازه‌ای به اغراق می‌گراید و از واقعیت منحرف می‌گردد. برخی از فصول اثر، از حیث طرز گزارش به سفرنامه شبیه است. مطر گزارش دیدار از شهرها و خیابان‌ها و محیط‌های متعدّد را، روزشمار از ذکر مشاهدات و توصیف جزئیات آکنده می‌سازد. شهرهای بنغازی، طرابلس و اجدابیا، و تاریخچه معماری آنها، محو شدن نشانه‌های معماری عربی و عثمانی و نشستن معماری مستعمراتی در دوره اشغال ایتالیایی‌ها به جای آنها در این فرصت وصف می‌شوند.

فصل‌هایی از اثر نیز به نقل گفت‌وگوی مطر با زندانیان ابوسلیم، نامه، شعر و گزارش پاره‌هایی از ماجراهای دوره جوانی پدر و مبارزه و مقاومت او در برابر متجاوزان اختصاص دارد. مطر، چند روز پس از بازگشت از لیبی، به نمایشگاه نقّاشی در رم می‌رود، در مقابل تابلوی عظیم شهادت قدّیس لورنس اثر نقّاش قرن شانزدهم ایتالیایی

تیتسیانو وچلی^۵ مشهور به تیسین می‌ایستد و رنج لورنس را یادآور رنج پدر در زندان مخوف ابوسلیم می‌یابد. لورنس، در این تابلو، به نیمکتی میخ شده، مردی در آتش زیر نیمکت سوخت می‌ریزد، مردانی او را احاطه کرده‌اند و مردی دیگر دشنه‌ای میان دنده‌های او فرومی‌برد. پس از این مکاشفه، صداها و تصاویری از آخرین لحظات پدر او را در میان می‌گیرند. مطر از اشارات و تلمیحات و تمثیل‌ها و مایه‌های اسطوره‌ای در توصیف شرایط پدران و پسران هنرمندانه بهره برده است: گاهی پدر را گنگ و لال و حافظه از دست داده تصوّر می‌کند که مسیر بازگشت را نیافته است و به امیر گلاستر در شاه لیر می‌ماند که در خلنگ‌زار گرفتار آمده است. گاهی مهربانی و تسلیم قهرمانانه «کا» را در قصر کافکا نسبت به دو مردی که او را برای اعدام می‌برند به یاد می‌آورد و به پدر می‌اندیشد. گاهی خود را با اُوید، شاعر رُم باستان در تبعید یا با هملت می‌سنجد و دیگر گاه با تلماخوس (فرزند اُدیسه) که آرزو می‌کند دست کم پدرش مردی سعادتمند بود که در خانه خویش پیر می‌شد.

نخستین فصل از بیست و دو فصل اثر، با عنوان «دریچه» روزنی می‌گشاید برای ورود به زندگی خانواده مطر و تاریخ لیبی. در فصول دیگر مضامین مطرح شده بسط می‌یابند. در ماه مارس سال ۲۰۱۲، مطر در کنار مادر و همسرش در سالن انتظار فرودگاه قاهره برای پرواز به بنغازی نشسته و لحظات پر تنش را می‌گذراند. او، پس از انقلاب فوریه ۲۰۱۱ و سقوط قذافی، عازم کشوری است که سی و سه سال از عمرش را دور از آن در نایروبی، قاهره، رم، و لندن گذرانده است. او از نامه‌ها و شهادت زندانیان که به کمک سازمان عفو بین‌الملل و دیگر سازمان‌های حقوق بشر گردآوری کرده درمی‌یابد پدر تا سال ۱۹۹۶ که هزار و دویست زندانی در ابوسلیم به رگبار بسته شدند زنده بوده اما از آنچه پس از آن بر او رفته اطلاعی به دست نیاورده است. وقتی زندان ابوسلیم و زندان‌ها و سیاهچال‌های دیگر به دست مردم گشوده شد، جاب‌الله در هیچیک از آنها نبود. کسی نمی‌دانست پیرمردی نابینا که حافظه‌اش را از دست داده بود و عکسی از جاب‌الله در دست داشت می‌توانست پدرش باشد یا نه. هشام می‌داند گریزی از واقعیت نیست اما

5) Tiziano Vecelli (Titien)

اینکه پدر در تنهایی، و زیر شکنجه مرده، به دار آویخته شده، یا در کشتار عمومی به رگبار بسته شده ذهنش را رها نمی‌سازد.

هشام، پس از بنگازی، به شهر جدابیا، زادگاه پدر خود، می‌رود و بیش از گذشته به بستگان پدر که شباهتی به او دارند احساس نزدیکی می‌کند. عمو محمود و عموزاده‌ها و هم‌زمان پدر را که سال‌ها در ابوسلیم گذرانده‌اند ملاقات می‌کند. در ضیافتی که به مناسبت ورودش برپا کرده‌اند، تصاویر بدیعی از گذشته شهر، مردم و صمیمیت آنها، رسوم محلی و آداب مذهبی، لباس‌های سنتی مردان، و غذاها را به نمایش می‌گذارند. او، در جمع مردانی که خاطرات زندان را با چاشنی طنز حکایت می‌کنند به پدرانی می‌اندیشد که، پس از گذراندن حبس‌های طولانی، فرزندان‌شان را نمی‌شناختند. عزو، پسرِ عمو محمود، از آنان بود که، پس از بیست و یک سال، فقط توانست مدت کوتاهی با پدر زیر یک سقف بخوابد و بیدار شود. اما جدائی پدر و پسر با کشته شدن عزو در قیام مسلحانه به ضد حکومت قذافی بار دیگر تکرار می‌شود.

نقش زنان در روایت مطر ناچیز است. گاهی به نقش مادر در مقام حامی خانواده زندانیان اشاره دارد و تفاوت دنیای او و پدرش را گوشزد می‌کند:

در حالی که پدرم شیفته گذشته و آینده بود، مادرم شیفته برگشتن به لیبی و عاشق زمان حال بود. او می‌خواست این دنیا را حفظ کند حتی به دروغ. (ص ۶۸)

مطر احساس گناه را مونس ابدی تبعیدی می‌پندارد. او، در بازگشت به وطن، به خود آگاهی دردناکی می‌رسد. ابزارهایی که برای ارتباط با کشور و مردمش در اختیار داشته مربوط به گذشته بوده و او، با دست خالی و هویتی چند پاره، خود را تبعیدی ابدی می‌پندارد که به جایی تعلق ندارد. زمان پریشی و غربیگی دائمی در همه جا او را به یاد سطوری از جین ریس^۶ می‌اندازد:

در تلاش برای تعلق داشتن و شکست خوردن همیشه یک جای کار غلط از آب درمی‌آید. من غریبه‌ام و همیشه غریبه خواهم ماند، و با این همه برایم اهمیتی ندارد. (ص ۱۱۴)

ولی آنچه در او بی‌تغییر مانده غریزه ناباوری است که فرد را از اطمینان به مرگ نیز دور می‌سازد. او، در جدالی دائمی، می‌پرسد:

۶) Jean Rhys (1890-1979)، رمان‌نویس دو مینکایی - انگلیسی که جملات قصار او شهرت دارد.

آنچه مرز میان زندگی و مرگ را پیچیده‌تر کرده این است که نمی‌دانم هستی پدرم کی پایان یافته است. آخر چطور ممکن است مردگان مرده باشند* . به این دلیل، اینطور فکر می‌کنم که فقدان هرگز در نظرم خالی یا منفعل نبوده، مکان شلوغی بوده پر از صداهای پایدار. همان‌گونه که ارسطو می‌نویسد، نظریه وجود خلأ مؤید مکان است.

ارسطو به زمان اشاره نمی‌کند و بی‌تردید زمان بخشی از تلاش ما است برای کنار آمدن با فقدان. (ص ۱۵۶)

بدین‌قرار پدری که نه مرده و نه زنده است به حضور شبیح‌وارش در زندگی هشام ادامه می‌دهد.

مطر، که طی بیست و پنج سال، با آمیزه‌ای از بیم و کورسوی امید، همه اطلاعات و گزارش‌های مربوط به ابوسلیم را پی‌گرفته و با زندانیان سابق ملاقات کرده، به تلاش‌های مضاعف خود برای بازیافتن پدر و آزادی زندانیان ابوسلیم اشاره می‌کند. او، در سال ۲۰۰۹، جنبش پردامنه‌ای به راه می‌اندازد و اعضای مجلس اعیان و وزارت امور خارجه انگلیس، برندگان نوبل، سازمان‌های مردم‌نهاد، گروه‌های حقوق بشری را برای پیگیری حال و روز زندانیان و رعایت حقوق بشر در حق آنان متقاعد می‌سازد. حتی دست کمک به سوی سیف‌الاسلام قذافی، پسر دیکتاتور، دراز می‌کند و، با قول مساعد او، بستگان زندانی‌اش پس از قریب بیست سال آزاد می‌شوند.

هشام، در فصل آخر، بار دیگر به اجدابیا می‌رود سرزمینی که دل‌بستگی وافر به آن یافته است. با جوان‌ترها از نبود امنیت و وفور سلاح در کشور می‌گوید.

سرانجام، روایت زندگی مطرها با خوابی پایان می‌پذیرد. در صحنه آخر، هشام روی تخت پسرعموی مرده‌اش دراز می‌کشد و در خواب می‌بیند پس از آزاد شدن بنگازی، مردی به سن او در مقابل دوربین تلویزیون از مردم پوزش می‌خواهد:

از طرف همه هم‌نسلانم از همه جوان‌هایی که مجبور شدند بجنگند عذرخواهی می‌کنم ما باید زودتر از اینها این کار را برای شما انجام می‌دادیم. (ص ۲۵۵)

و این صدای نسل هشام مطر است که به فترت دو نسل (نسل پدر و نسل جوانان امروز) و

* یعنی آنکه مرده بار دیگر بمیرد.

کوتاهی نسل خود اشاره و اقرار می‌کند نسل او می‌توانست، پیش از جنایات وسیع قذافی، به حقوق بشر متوسل شود.

اما امروز، هفت سال پس از سقوط قذافی به کمک مردم و حمایت ناتو، هنوز آتش جنگ و ناامنی در لیبی شعله‌ور است و مردم لیبی، که از دولت جدید دل کنده‌اند، امید دارند ژنرال حفتر، که در حال نبرد با این دولت است، بتواند، پس از سقوط طرابلس، به صدها گروه شبه‌نظامی فایق آید و راه دموکراسی را هموار کند. اما بیم آن دارند که ژنرال، پس از نشستن بر اریکه قدرت، دیگر از آن فرود نیاید و ماجرای سرهنگ قذافی بار دیگر تکرار شود. آیا هشام مطر، در این شرایط، هنوز به یافتن پدر می‌اندیشد؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی